

آنهاست همچنین بقدر و حدود ضلعهای متصلند اما خصوصیات آالی شرقی دریای شور و جنوبی
 و غربی دریای شور بسیارند این شمالی ملک بهر آن طول آن ملک بقصد و جهت میل عرض که
 ساکنان آنجا یک کوره سکه نقره میزند و اما قابل تعریف نیست که یک کشور روم ترمشده
 در آنجا هم کوره است و دو کوره دیگر هم دارد یکی کوره سوس و دوم کوره اثنیا که از آن هر دو اش
 و فلک کوره اثنیا از سطح آب دریای شور زیاده نبرد و در حدی بالاتر است و حلقه دهنه آن کوره همیشه با
 می باشد و در وانش سه مسیلت در بعضی اوقات از درون آن کوره انش می بر آید همچو آب سیمان
 کرده تا سه میل که میزند در راه هر دوی شهری و دخی و غیره هم که در پیش آن سوخته خاکست
 بسیار و از خصوصیات آالی اول صوبه یا بس که طول آن صوبه میل و عرض یکصد و ده و پنجاه
 بیت لکه مردم اند و تابو سیلی و اشجاده و لکه و دیگر ثابو مالشان در میان دریای شور مسانیه
 که دوره آن پنجاه مسیلت و پنجاه پنجاه هزار کس مردم باشند و آن در تصرف انگلیز است و
 هفت صوبه بکامان و چند صوبه خورد و دارد و در هر صوبه که کمان است زیاده از سه کوره پنجاه هزار نفر
 از مردم نخواهند بود و آنکه خورد است و آن کمتر از پنجاه هزار نفر نیستند و اینام سابقه و تسلط
 مردم آالی بر تمام رو زمین بوده الحال بخیر نامی باقی مانده روز بروز در منزل وارد در میان
 شهر میاند زمین متصل ملک آالی سارونیا است که طول آن جزیره یکصتیل و عرض میل و پنجاه
 و در سلطنت آن کالما ری است و اشد علم بیان مملکت یورب حصه دوم زمین آنجا یافت
 بیان حصه سوم از چهار حصه زمین که افیریکا است اکنون در بیان حصه ششم که از
 شروع میورد پانکما فیریکا جنوب شرقی و جنوبی هندوستان از حصه یورب است
 لیکن نسبت در مردم و تعلم علیه کمتر است و پنجاه یاده از دو کوره پنجاه لکه نفر خواهند بود

جانب شرقی افریقای دریای شورند و تانست و جنوبی بحر هند و غربی آن بحر اقیانوس است چنانچه
 شمالی آن دریای شور میانه زمین برابرین از یورپ جدا شده و اگر از گوشه شرقی شمالی آن
 ناحیه است و اگر از هند و اربعه دریای شور میانه زمین یک جزیره محسوب میسازند طول
 سواد آن ولایت چهار هزار و دویست میل است همین قدر پهنا دارد و اکثر مردم افریقای کافر هستند
 اسود اللون ^{بسیار} و موهای آن در اکثر جاها نرسل عرب گنند حصه شمالی افریقا تمامه خلاصه فرقه
 ناحیه محمد بن احمد و صرف بیست و یک زمین گمان بر آنست که کوشش کونی نصاری اند جمع آن قلمرو آن بلاد
 بیک عالم تعلق دارد که بر نسبت هر چه کند مختار است و شمالی و وسط آن زمین گرم است و جنوب
 حصه جنوب سرد است و سیر چنانکه یورپ چهار طرف دریای شور واقع است در افریقا
 و در آسیا چنانکه الوام رود خانه با و آنها را طاری اند در افریقا آنجهان هم نیست از جمله آنکه
 ضعیف و ناقص است از کلان دریای آنسین یکی رود نیل است که از سواد مصر گذر کرده و در
 شور میانه زمین ملحق گشته است دوم دریای بنجر و دریای جابراین هر دو دریا از صید
 سیان دارند و کوهی هم دارد و در شکرکشش نیز کوهی است و رگیان افریقا از جمع رگیان
 عالم بزرگ است بیابانی است لقی و دق و وسیع و پهناک از بحر اقیانوس سواد مصر و
 آن رگیان در طول و هزار و چهار صد میل و عرض شصت و سه است در میان رگیان
 کوه و پیشگی است و بلند و است و بنابر حیدر صورت و کارزار است نیست هر چند در بعضی
 زمین با رگیان بزرگ است مانند لیکن برابرین رگیان که ساکن در نیست و رگیان بسیار است
 در اول صوبه کوشش دوم ملک مصر است اکثر صوبات متصرف مسلمانانست و چند جزیره
 که در ریزه متصرف مسلمانان و قطعه زمین کوشش طول با تصدیل و عرض و صد و سیصد و سیصد

مروجات این زمین متصل و بیای شود و خوب تخم می رود و خنی که آن مرغ آغز و بیای طبع است و موید که
 شهر کنیز و السلطنه است مردمان آنجا سی که به سینه فرج که در آنند و چهلند و پادشاه
 ملک یکی است و در آن کوستان دور و بسبب که به سینه فرج و در آن ملک شاه شکار میشود و
 و هم با این است و در سبب بسیار میباشد فاما ملک مصر و خوالی آن سواد و بیای سواد
 زمین است با بجهت ملک جنوب است و در آن قورش نیز و بیای شوست بهین سبب است
 سیانف و در طرف جنوبی آن سیستان و جنوب غربی نیز گیلان یک صحرای چهارم است
 نخوی با و بود و در و اج علم و فضیلت هم در آنست بعد از آن که در آن پادشاه با بل آمده و در آن
 بقصان نهاد و در مصر و در آن ناحیه کمال حاکمیت یوان امی بر آنست بلکه در آن
 زمین و سیر و پانز و نه امانت و آنجا بر سرش میگردند و مانند هندوان که بیکه پوجا میکنند
 و در آنست نیز سرش میگردند بعد از آن بعضی بهر وقت بعد چند می جماعه نصاری گفتند
 آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالحق و انصاری حضرت عیسی الخواری که در آنست
 کلانی بود بهریت نورانی شد و در آن ملک مجامعین گرامت و عرف گفتند که این است که در آن
 اسلام شریف شد و در آنجا مردم آنجا سی که به سینه فرج و در آن ملک و در آنست که در آن
 است زمین که سیر و در آنست کلان و در آنجا و در آنست که در آنست که در آنست
 که احتیاج بسیاران ندارند و ما بین مصر و در آنجا که در آنست است اما این نیست و آنست که در آنست
 بر آن و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 بر آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

زمین چند صوبه ببری هستند همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هست آنهایی که مسلمان اند
 از زمین مصر تا حبش تر بوی است و الحال آن ملای در تصرف ترک است و جانب شمالی آن
 ملک تونس است و آن در تصرف حاکم خود است در آنجا شصت هزار نفر از مردمان خود را
 صوبه کلان مشهور نامی است و ساکنان آنجا صوبه جایتان حاکم کلان تهران هم مسلمان
 و صوبه گنجه را هم در تصرف است و در حال آن هم تعلقه مورگان است در تصرف
 آنجا بسیار صوچان در جزایر است که گفته اند میان این طرف آمد و رفت دارند و طرف جنوب
 آنجا کابل است این تصرف بود لیکن از چند سال تصرف انگلستان در آنجا بود و آنجا
 تصرف نیز کرد در آنجا میباشند و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بود
 مگر آنوقت که از خلیفه و امیرشش مردم آنجزایر شوری و دانشی بهم رسانیده اند و آنوقت
 آنجا کابل و کاسکرت و آن مقصد است میل هزار و یکصد و سیصد و سیصد و سیصد و سیصد
 جزایر دیگر است که در تصرف آنها گفته گان خود است و هفت و هشت جزیره دیگر هم
 در آنجا است در تصرف در آنجا است و در تصرف انگلستان است و در جزیره تصرف کرد
 بلای جزایر است که نیست که گفتند استن انور یعنی شورش است هزاره و صد در عهدی بلند
 تر است از شصت کرده بنظری آید و دیگر جزیره در آنجا که شراب آنجا با نام است و در
 جزیره نصبت و چهار هزار مردم اند و آنجا علم بالقبول بیان حصا و غیره است که در
 خانه است با نام سید حال قدری از حصن است که امر است بطوری آید بیان حصن
 چهارم که با صرک است و است بدانکه تقنین مساجان و در آنجا آن مسالک ملک
 سواد و عظیم که زمین را که حصه دارد و بود که استیاد و یور و ب آنجا است و در آنجا

این حصص بنا بر این حساب جاری شود در نیاید و لغز نه کرده و الا در جمع جزایر معرود باشد و نیز
 که حصص در وسعت و فحش زبان زو جهانیان بوده و از حصص چهارم که امریکای است کسی وقت
 نداشتند کذبین امریکادار عالم است بانه بعد از آن در سال ۱۸۹۲ که هزار و چهارصد و نو و دو و صد و یک
 مطابق شد نصد و چهل و هفت هجری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن این
 که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام بجهان تونس و جزیره که دو جزیره است
 از تجارت متعهدین منقطع بوده مال و امور مسکاثر بدست آورده بود و مخصوصا کسان
 جزیره و تونس که تمام تجارت هندستان با اختیار خود داشتند و متاع بسیار کاروان غریب
 که از راه مصر و بحر قزقم می آمد بفرنگ می رسید بطریق میان بود که سود اگر آن فرنگ
 را در شکلی با بین و اسکندریه می رسید سواحل که بینتهای بجز آن وقت رسیده مخالف فرنگ
 به است تهران فرنگ می فروختند و آن با اجناس هندو ایران و غیره آن بجز میسر سال
 ماه مسعود که احتیاج سود اگر آن فرنگ با تجارب شبیهت آورده و ششیا که مطلوب طرفین
 بود و فیما بین هندو و ایران بود که دیگر دنده فرنگیان و دیگر از تجارت هند و فل مندا و هندو
 هند با قیمت خاطر خواه نهایت گران بهای فروختند چنانچه در کتاب قیمت ایشیم خام هم
 وزن طلا بوده چون مدت مدیدی بمنوال با بقصد رسید تجار منگور نهایت متمول و
 دولت مند شدند و فرنگیان دیگر بفرنگ مال و طحال ایشان حسی بودند و کسی از راه
 نظر واقف نبود چنانکه او را از کنار برزن نمیتوانست به حال حکیم واجب التعمیر
 حکم جزیره جزیره بعد ازل و حال کرده رضی داشت کالته از راه و سلم پسند
 نمیتوان رفت و بزواص سنگی مناطقین هم گشته قطب نما است در سفر و

و در وقت چاپ کار پس مکررات فلطرا بجلال منبسی مبرهن نموده در پیش
 و سلو سرداران جنوه بیان کرده و التماس جنبه چنان و سامان فراخور
 تقصیر ساه مهند از و یا نمود و سرداران جنوه آن را پذیرا کرده بلکه استوار
 و تسخیر پیش آمدند پس حکیم کلینس رفت سفر بسمت دیلم فرس است و
 پادشاهان و سرداران آنجا نیز همانا فرستادند و بدین خصوصیت
 بفتح پادشاه انگلت رفت اظهار با فی الضمیر نمود لیکن او هم بعیت نعل
 و اساک قبول نکرد پس کلینس بیچاره کمال رفت معقولات خود را پادشاه
 آنجا گفت او هم از اقبال التماس کلینس سبب زده و اراده سفر دریا
 شروع کرد که ساحل دور شدن قبول نکرد پس کلینس بدینگاه پادشاه
 اسپین رفت هشت سال او را خدمت کرد و خاتون پادشاه که زنی
 عالمه عاقله بود از حال کلینس آگاه شده او را بحضور خود طلب هشت مرتبه
 و معقولاتش را هم دیده و سپید با جانت شوهر چند رقم خواهر آید
 که از خانه پدربافته بود و فرستاده چهار با خوراک دو سال و سامان بسیار
 نجات مینا کرد پس کلینس در ۹۲۰ یک هزار و چهار صد و نود و دو موی
 مطابق ۹۳۰ هفت و چهل و هفت چو بی و بی علی صلحه السلام رفت
 بر جهازات مذکوره بسته گرای تقصیر راه نشد چون جهازات زائل
 در شدند و نظر انکاره تا بدیگشت مردم چهار که گاهی انجمن حال بود
 بودند مضطرب شده کلینس رفت و گفتند که ملا ملک در میان در لاسان

ای اندام کلمبوس جواب حکیمانہ داد که سن از مرگ نمی ترسم که روزی آمد غمگین
 اگر شاچین گفتی دیگر گیت که شمارا بمنزل و مقام رساند نگاه بصریح مشفقانه پر
 گفت که یکماه دیگر صبر کنی که عقیق بمنزل مقصود خواهید رسید
 بعد یک ماه و سه روز رسید یکی از جزایر باهامه رسیده انگر کرد چون
 مردمان آنجا سیاه جوده و غریان و مغلس و دید داشت که این سیستانیت
 که جمش و تقص آن اینجه شقت و محنت کشیده شد اما ساکنین جزیره
 هر چه که از معقولات و مشروبات داشتند بواجتماع پیش آوردند کلمبوس
 نیز در معارف و سخنان بایشان داد بعد چندی که در آنجا توقف
 کرده بود بار سفر بجهت کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته جزیره کلا
 که حال آن را سبانیو که می نامند رسید در آنجا همه سبب ضروری و ملان
 لایبی از ماکول و مشروب و ملبوس مرتب و مهتیا ایت چون ساکنان
 آنجا در صورت و مردی و اخلاق و آداب و دست و درستی و نرم گویی و
 تواضع و شرفی ممتاز و بی انا بودند با حضرت و خواه پیش آمدند و تحایف
 آنجا چون مرورید و ریزه های سرسرخ گذرانیدند کلمبوس نهایت آنجا را
 و خوشنود شده چند نفر از مردمان خود را جزیره گذاشت و مرکز ملک
 داد و دو سه نفر از ساکنان آنجا باطلای بسیار مرورید و فواکه و نهار و
 بنهار که از هر قسم در جزیره بود با خود گرفته برای سرانجام بعضی از ضروریات
 باز ملک اسپین غمگین کرد و خدمت پادشاه و ملک بوقت آنجا بود

بود بنظر آنها سانسید و احترام و عترت بسیار یافت بعد دو ماه با
 هفتده چهاره و یکم از او با بصد فقر که در میان آنحضرت بعضی
 اعیان و اکابر علی مرتبه و متمول بودند از پادشاه عهد
 گوزت آنجا یافته مرخص شد و اندک مدت بجزیره اسپانوله
 رسید بهارات نگر کرده فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ
 بطریق مصالحه مستخر ساخت و ستیغ کس از سپاه و آنجا گذشت
 و حسب قله براسه اقامت و حفظ مردم و گذار شدن اسلحه و سایر
 سامان جنگ عمارت کرد بعد از نظام آنجا ده چهاره همراه گرفته بجزیره
 گویا رسید و آن جزیره را بسیار آباد و دید معادن طلا و جواهر گران بها
 بسیار یافت سکنه آنجا هم بی جنگ و جدل طاعت کردند و در اطراف
 جزیره گویا جزایر بسیار معمور و آبادان یافت چنانکه در ده روز
 و نشت جزیره پیشتر آورد و جزیره معتبره چنانکه معلوم شد
 نیت نادر اقیقیت در آن بحر پر شور و شور از کوه رنگ و غیره کلمبوس
 بسیار کشیده بجزیره اسپانوله رسید چندگاه از ترود و آسو دوران
 آنجا بعضی از شمنان کلمبوس که بر اقبالی روزافزونی حس میبردند
 پادشاه بنحیال خود سیدی و عصیان و طغیان شهم داشتند بحایت بیفایده
 رسانید پادشاه بدگان شده یکی از اعیان امرای اسامان فیسراوان
 برای شجس احوال و آوردن کلمبوس فرستاد و کلمبوس استقبال برآمده و تفریح

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور با همسازان موفور
 بحال و بر قسدهای بعد ازین واقعه در ششصد و یکصد و چهارصد
 و نود و چهار عیسوی کلبیس از جزیره اسپانیا بجزایر سواگشته
 هفتده شبانه روز بسمت مغرب شتافت و بجزیره زنفیداد رسید
 پس قسدی دیگر بطرف مغرب رفته و در جزیره دیگر جانب
 خانه از نو کویافت و باز بسمت مغرب روان شده در آنجا بسینه
 طولانی از امریکه دید از جهاز فرسوده آمده آنجزیره را بسیار آباد
 یافت و مردم آنجا سفید پوست بابل و سیرخه خوبصورت و پاکیزه
 سیرت بودند و کلاه از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از
 پرهای مختلف آلاوان در بر کشیده با ستر عورت بودند حلقه های
 زرد با مروارید در گوشش و بینی داشتند و آنها با دپ تمام و ختم
 مالا کلام با طلاک موفور و مروارید نامحصور و تحالف بسیار
 طرفین بسیار پیش کلبیس حاضر گشتند و کلبیس نیز انواع و اقسام
 تحایف و تقایس و شنگ با ایشان تراضی کرده فی مابین رابطه
 مودت و ضابطه محبت ایقام و استحکام تمام یافت پس کلبیس چند
 کس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته با سواران خود معاودت کرد و جهت
 آنستاین واقعه حیرت افسنا شهرت بسیار پیدا کرد و سایر پادشاهان و فرنگ
 از احوال کلبیس و این شگفته شده سرداران خود را مبعوضات بفرستادند

جزیره دنیای نوسه شناوند مردمان پرتگال برانزل و انگریزان انگلستان
 امریکای شمالی پیدا کردند امریکه نام سوداگر شمشیر فلانس و دیگر
 دیار و امصار امریکه جنوبی پیدا کردند و آن ملک بنام ایشان
 شهرت یافت ملخص کلام آنکه دشمنان گلبنس بازا و راهبوس ^{سند}
 و خود سیرک و خیال مرد و وطنیان و اراده فاسد و کفران ^{عمیان}
 بحضور پادشاه نهم ^{بختند} در این باب غلو بسیار
 که پادشاه این اورا طلب داشته ^{۱۴۹۶} و یک ^{بار} ^{میل}
 نش عیسوی بزندان فرستاد و گلبنس ^{بکورتا} حال ^{سرایا} ^{اجلا}
 تا مدتی چهار سال در زندان ماند و در ^{۱۴۹۶} یک ^{بار} ^{میل}
 در شیرین آخان طلب سلطان الله علیه ^{ببرین} گشت چون گلبنس مرد
 دانا بود برای صایب و شیر ^{نیازی} و زمری و حسن خلق مملکت عرض
 بنیر یافت جنگ و جمل ^{تقدیر} پادشاه اسپین ^{پور} آورده بود بعد از
 حکام دیگر دست طلب نقدی ^{بال} و ستاع اسپانیا ^{در} از گروه چور
^{ستم} از ^{مده} ^{گداز} اندیدند در کمال قریب ^{شش} ^{کبه} ^{کس} ^{را} ^{گشتند} و بخورد
 سگان و کباب و ادندان ساکنان قدیم اسپانیا ^{کسی} ^{در} ^{انجا} ^{ماندند}
 ازین ^{دشمن} ^{یک} ^{بار} ^و ^{پانصد} ^و ^{یک} ^{پادشاه} ^{اسپین} ^و ^{نفر} ^{از} ^{کسان} ^{خود}
^{سازند} ^و ^{کار} ^{از} ^{کالم} ^{آجا} ^{کرده} ^{باش} ^{شصد} ^{سوار} ^و ^{بجده} ^{هزار} ^{پاوه} ^و ^{بند}
 در بربتوب ^{انجا} ^{فرستاد} ^{آن} ^و ^{نفر} ^{از} ^{بقدر} ^{فوج} ^{تلیل} ^{تسخیر} ^{ملک} ^{امریکا}

نمودند و پاسه تخت آن ملک موسوم به میک سیکو شهر است بود
 بغایت وسیع و نهایت آباد و در وسط شهر کوالی عظیم و راه
 آید و شد در آن شهر آن کوالی بود و بر چهار طرف آن پها
 سنگین در غایت متانت و نهایت است و کام ساخته عمارت شهر
 بگی اینج و سازج اکثری رنگین و سنگین و رفیع و مینع تا شش هفت
 طبقه ساخته و پرداخته دکاکین از اصناف و انواع تحایف و نقایس
 روی زمین آراسته و پیرایه و چهار طرف شوی اسواق آن کریم و
 غریب تمیز یافته و ملو از طلا و نقره و جواهر زو اهر روح استوار تمام
 شهر سامان لایبی و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات شادمانی
 هر وقت بروج و لخواه متباد و در وسط مسوره عمارات پادشاه هفت طبقه
 در غایت متانت و زیبای ستونها به سنگ بشم مرصع بجواهر زو
 سینا و کاخ های آن ساری دلکش بعضی از طلا اکثر مطلق از اندرون تمام
 نقشش بقوشش فریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مهارت
 تمام بکار برده پادشاه آن عهد موسی رومه نام داشت در غایت
 شوکت و خشم که دو از ده هزار پیاده هر وقت بخواست او
 قیام داشتند و هنگام سپردن بر تخت مرصع نشستی امر
 و آلات بار و وزرای عالیه در آن تخت را بر دو شش بکشد و خوب
 فرمودند انچه تمهید بلوغیت و سخاوت و شجاعت و عدالت

منصف بود مالک دور و نزدیک و مسخر کردانی جمعی کثیر و ظل و نقش بر فاهیت تمامی نه
 گذرانند لیکن صلاح آن ملک بگی تیر و کمان که پیکان از سنگ چماق با خارهای مایه می بود
 دیگر سیر خور و ازنی و خوب که سیر آن بار یک کرده بودند هنگام زرم آن در ابر مخالف می ماند
 و از آهن و فولاد و شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از بادوت و گوله و
 تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقا آگاه نبودند بلکه سبب هم گاهی ندیده و ندانسته
 بودند خلاصه سخن آنکه فرماندرو کارز با فوجی که مرقوم شد در شبی رسیدند و اقامت
 کردند چند نفر از سکنه آنجا تواجیح و تعلق پیش آمده ضروریات از ماکول و ملبوس و مشروبات
 و مفروش حاضر آوردند سرداران و فرنگ هم تواجیح منافقان پیش آمده بعضی از سکا
 فرنگ با آنها داده از بباط محبت و اختلاط موث پیدا کردند تا آنکه به زبان آنها استقامت
 بهرسانیده و چگونه ملک دریافته چون دست از مملکت و کثرت دولت و ثروت و باب
 کثرت و سامان دولت آنها شنید بی بهرسانیده چگونه ملک دریافته از او تسخیر ملک
 نمودند و موافق نام تجرید کار و نادان لشکر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت
 و حسن خلایقی که درباره خود می دیدند و با خبر می دادند و حکمان و مشان گفته و نوشته
 که از کتب قدیمه چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده که این مملکت
 در دست کسانی که پیران آفتاب باشند مسخر خواهد شد چنانکه این مردم از اولاد و فقا
 اندک باین شکل و صورت پندیده و اخلاق حمیده تصصف اند چون ساکنان آنجا
 هرگز چهار زانندیده بودند می شنیدند که چهار جانور است کلان و زنده بر روی آب و
 و این گروه بی شکوه از شکوه این جانور برآمده اند در وقت سردادن توپ که سواران

ضابطه هر صبح و شام سر و او اندر بزم خود چنین نشستند که اینجا نور بعد هر چهار پاس غزرا
 میکند و میگردند و شعله آتش باز در آن بیرون می اندازد و همچنین سواران با اسب یوی چهار پا بودند
 چون سواران اسب جدا میشدند تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قواعده فوج و سواران
 غنکس با یک طرفه العین و بر آمدن شعله جواله از دهن آنها تعجب که در پی این خبر پادشاه
 میسر شدند تا آنکه فرزند و کارزار خواش ملاقات پادشاه علی رضی الله عنه فرستاده شد
 خدمت نمودند و حسب اطلب با اکثری از تحایف در نوا و خدمت پادشاه حاضر شدند و گزیدند
 سو فوجی از تحایف محصور فرنگ که از ملاحظه پیکان از آن محفل و گن میشد با طبله عبودیت
 و بیستگی پادشاه سلیم القاب از خود راضی ساختند و او با طایفه الحیل با او نزدیک
 و اتحاد باختند نگاه بلاحظه حالات پادشاه و سپاه بی سلاح در او و شکر ملک در دفاع
 شان جای گرفت روزی افواج خود را بسته و نوبخانه زار و پر و گداختند بکامان
 پادشاه آمده او را بد فاع و حیل مقید ساختند ساکتان انگار از دماغ بازی و حیل ساز
 نگاه شده بجهت خلاصی پادشاه خود گرد و مگرد و مردم جنگ پیش آمدند لیکن در دست
 انظلوبان بجز سنگ و نیز خیزی نبود و در دست افواج فرنگ توپ و تفنگ هم نداشتند
 جنگ اینقدر از آن هزاران مردم بعد مسکول توپ پریدند و اسیدی بصف تفنگ
 و شمشیر و خنجر و کلاه گریزند و درین دروگیر از و حام کثیر پادشاه انقوم کرد و صحن با هم
 زندانخانه استیاده سمانه زرم طرفین میکرد و ناگاه شکی بر سرش رسیده گشته
 بسیاری از قوم او که با عانتش آمده بودند و نیز قبیل رسیده و تقسیم شدند و گشتند
 و فرزند و کارزار با شکر نصیب گشت بعد از اطمینان فرزندان و خویشان پادشاه را اکثر

مثل رسانیدند و بعضی از سلطنت بی دخل کرده تمام ملک بجز صرف آوردند و در لب السوار رخ
 نگریزی نوشته که پادشاه دیگر میگویی که راسون تیز رویا و پادشاه ثالث ماکو اینموزن بود
 هاین بچاره را بنگان نشان نداد خنجرین و دو فاین برهنستن برانگه نامی آتش خواهانید
 انواع عذاب تهنیب کردند بعد او را با تمامی خانان بردار کشیدند و باند نشسته کشیدند
 و طغیان از ساکنین آن سرزمین همی کثیر و جمعی غنچه از جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر
 هر که در آن دارو گیر دست ایشان آمد همه را بزودن چهره های توب روانه بس ایام
 هر که باقی ماند آنها با قلم ظلم و ستم کشتند و بتدریج بجلیل رسانیدند مگر کسانیکه بهره
 داشتند از خبردار شده اگر گنجینه تنگ پاچان بدر برودند و در فکوه ما و جنگلهای
 المملکت بیشه های دور دست پناه جستند چنانکه اولاد و احفاد آنها تا حال در آن
 جنگلهای سکونت دارند القصه چون فرماندرو کارز و سرداران اسپین تنگ اگر
 بهشت روی زمین بود و از ساکنان قدیم پروا نداشتند و مردان و زنان از رعایا و مزارع
 و اهل حرفه از اسپین طلبیده بانیه و عملات بطور خود ساخته مقیم گشتند بجز و شهر
 و احوام و دهور و ایام در همه شهر و هر جا و هر مکان همان مردمان ترقی کردند ملک
 دیگر بجز صرف آوردند و با مردمان آنجا بهمین روش و سلوک عمل نمودند و لی آن تعمیر این
 مردم اسپین در آنجا بکمال حشمت شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام مرید جنوبی
 اند چون از بیان صورت اطلاع به زمین امیر کاندی بفرموده شده شروع در ساخت
 و کیفیت احوالی نیز کرده اند بدانکه مساحت آن زمین طولاً هفت هزار و پانصد میل عرضاً
 سه هزار و نه صد سیست نه نود و سه حال در امیر کاندی استند اول با ششصد و

مردم مروان یوروب که در اینجا اختیار سکونت کرده اند سیم غلامان کافر را و کله اهل یوروب
 آنها را خریدند و در اینجا پروه آبادی نموده اند و باستانندگان قدیمی امیر کار و زبیر رعیت و نابود
 میگردند که آنها نادان و خفیف العقل اند همیشه در بیشه با سکونت کرده جانوران وحشی و
 غایب را گشته و ماهی نهنگ را گرفته بکار میسازند شکم پری و تن پرومی می نمایند گندان
 در موضع الوقتی میکنند چون مروان یوروب چهار طرف صحرا قطع شکار و ختان و قلع حجاب
 نموده شروع در زراعت و آبادی می نمایند آنها بوخت و جنبیت از اینجا صحرا
 دور دست بود و باش میکنند و آمد مروان یوروب که در اینجا وطن اختیار کرده اند اسم
 امریکه بر آنها نیز بحال اطلاق کرده میشود و از آنها را اینجا توالد و تناسل هر قشده
 نشود و نمایافته اند و ممالک آن سرزمین را مفتوح ساخته با افضل نیز باستانندگان یوروب
 جوق جوق بازن و فرزند در آن سرزمین رفته سکونت بسیار کرده آبادی بظرافت تمام
 می نمایند بیشتر در امریکه از سی لکبه مردم نبودند این وقت کمتر از ستاد مردم
 در اینجا نخواهند بود و آنقدر در اینجا روز ترقی مردم میشود که ملاحظه آن آنقدر
 کل روزید این فنرش مردم نمیشود و چنانکه در عرصه بیست سال گذشته آنقدر
 زیاده شده اند که اگر همین قدر و مقدار در سالهای آینده نیز افزونی مردم بدو
 تا صد سال در آن سرزمین کمتر از ده کرد مردم نخواهند بود و حصه سرزمین ملک
 امریکه یعنی شمالی و جنوبی معتدل است جنب شرقی طرف شمالی امریکه جنوبی
 جنگ است و غربی بجز بیابان و جنوبی پایا شمالی بجز گیات اکثر حصه آن سرزمین
 در طرف آن گندان بسیار حصه و قبضه تصرف سپاسان و بیشتر حصه در تسلط امریکه

جنب سر خد شمالی القدر بگیرد کلاهی کلان یعنی بجهه سمت کله نما با دریا می شور مناسب
 داد و در تمام روز زمین بهیچ جا اینچنین خدیرای بزرگ یافت نسبت چهار پنج بسیار کلاهی
 که از آنجمله دو بگیرد و از می ستیصد و پنجاه میل و پنهان کند میل بگیرد عمل انگلند بایست
 مقابل آن تصرف امیر کجیان و بدستور دریای شور چهار ما در آن بگیرد است که بعضی
 در جهات با هم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و خیریه با هم در دو جانب
 دریای کلان شی بی نام دارد که آن دریا بگیرد و دو میل دراز است پنج دریای کلان
 و از دیگر نیز دارد و در بارهای جاری نیز در پنجاه است و طریقت شمالی امیر کلاهی قطار
 کوهستان آن مالاکی است و آن هشتصد میل دراز است از آنجمله هر کوهی که زیاده بلندتر
 قلعه آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دویست در صدی ارتفاع ندارد و چون
 در وسط صو سجات آن انگلندیان سیده اند از نیمه زبان و زمره و آیین و رایه و رویه
 آنها دارند و نام مناسب کلیه آنها با انگلند بایست لیکن صورت و شمایل بهتر از انگلند
 دارند بلکه جدی و دانش زمین نباشد که از خواندن سواد عبارت و نوشت و خوان بی بهره
 باشد مقدمات و قوانین نیز از راه مجلسیانی فیصله میگیرد هر کس بزور باز و وسیع و ملک
 وجه معاش بهم میرساند و بی اندیشد این و آن گذران میکند امورات ملکی برای صایب
 مجلسیان مفوض است امثالاً علی و ادنی نیست شخصی با پنج چهار سال بر خود بیشتر
 در راه چهار هزار روپیه بطریق مشاهیر او را مقرر است و چهار ما در آنجا بسیار است چیزی
 که جهت ساختن قوایم جاز بکار می آید بکشت در آنجا آماوه و مهیا است و ملاحان آنجا در
 در طلاوری و تردستی و چالاکلی برابر از خدیان انگلند هستند در حال و طوایف در عبادت

چه در زبان و زمره با مردم ولایت با مردم مکنند در چه مساوات دارند بدین مکتب خانه
 تقدیر و سما بسیار است که در زمین ناخوانده و نادان نخواهد بود در جهت غربا و مساکن
 در بهای وقف جا بجا است بیشتر سیزده صوبه خورد بوده الحال نوزده صوبه کلان
 شده در شمالی امریکای چهار شهر تصرف سپانیا است که در آنجا سون نقره و طلا است
 هر سال مبلغ بیست و دو روپیه در آنجا بواجب ضبط گشته و طرف شمالی آن بیست و شش شهر
 تصرف انگلستان و در این عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار مردم نخواهند بود
 و این نزدیکی دو ملک دیگر تصرف انگلستان است که حالات آنجا چندان لایق تحریرت
 چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست و سه مایل طول و شصت و دو گروه عرض
 تصرف سپانیا و مردم ساوند و مینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
 پنجاه گروه طول آن هشتاد و شش گروه عرض آن سیصد و بیست و سه مایل است و
 بیست گروه دراز و پنجاه و پنج گروه پهنا و جزیره چهارم در آنجا و تصرف سپانیا
 و چند جزیره دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تناکو و در او غله و حبس در سمر
 نجات انگلستان جانب جنوبی امریکای مسافت آن سه هزار و پانصد مایل طول
 دو هزار و چهار صد و سیل عرض این سواد اعظم در تصرف سپانیا و مردم کلان
 در آنجا از جمیع دیار و کوستان و زمین و کوههای عجیب است اول دریا آنچونکه به
 مسافت دو هزار و هشتصد و سیل مایل شده بجز ثلاثک ملحق میشود و در گروس دریا
 که نسبت دریای آنچون در درازی قدری کمتر اند در آنجا قطار کوه اندیس بسیار است
 که قلعه بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست و سه دست است و در آنجا دریا می شود تصرف است و

کوه دیگر در ازده هزار دره کستی بلندی دارد و از آن قش سر نیز می رود جنوبی امیر کاز
 پانیان یک کرور و نیت هزار کس بود و باش دارند و معادن نقره و طلا در آنجا است
 محصول هر ساله آنجا که در روپیه است ده شصت کارنا جینا بیت و پنجاه مرد می باشد
 در آنجا معدن نیت که در او صندل شده که آنجا هر روز کند نقره بر می آید هنوز تا آن کان
 ظاهر نشده بقلم میرسد که ظاهر آنکارا نهایت نخواهد بود و جانب جنوبی امیر کابل جل
 نام شهری تصوف پرگزین است مسافت آن یک هزار و شصت میل طول او درین شهر
 و در آنجا معدن الماس است مگر در آنجا الماس نهندستان میشود و طرف جنوبی امیر کاب
 لک کاین در تصرف نیت است و از یک صندل شهر سور سوز زمین کوچک در تصرف نیت
 یانست در این دو شهر کاین سوری و دو هزار کس سفید پوست بود و باش دانند
 زمین بی معدن نیت و در آنجا در ضلع حد جنوبی امیر کاب اکثر مردم اهل آن
 قوم صحرائی سکونت دارند و از احوال آنها و قومی دست نداده و حاصل زمین آنجا
 اکثر جواری کوچک هستند و آنستد تعالی اعلم بحقایق الامور یا کتب چهار معجزه
 بعض عجایبات بخور و خیار و جبال و حصون و نهار و قهر و غیره
 مساحت زمین و اقسام را بگفته است و دست دارد و بار دیگر در پنجمین فصل
 ذکر بعضی دریا نامی متفرقه پیش نهاد و خاطر مساحت و آنکه دریا نامی در قهر و قهر
 در ربع مسکون سوی خیر بحر گلان که در ضمن اوراق سابقه آمده است
 انداز آنجمله ذکر بعضی که بنام غریب است و از آن جمله است که در بعضی از آن
 کوه برخی از این قله است که در آنجا کوه گزیای نهندستان و از آن کوه

طول آن بگذرد و صفت فرنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عرض کشتزار آن در
 و کف این دریا بخلاف دریای سیکنوت اتفاقاً باید و از آنجا با طرف برزخه تصفیه و طراوت
 رسد و در وی چشم شمال کنند و از بخار این دریا صندل و آبنوس بدست می آید و غنای
 تر از سوال آن بجزو می پیوندد مشهور است که غنای فضل گاو دریای است و آن و اب است
 بسیار کلان مشایخ گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه است و از آن چشمه کفی منقده
 که غنای است و برخی را عقدا دانند در حوالی آن دریا غسل است که اتفاقاً از درختان است
 میریزد و موم آن بر بحر منقده میشود و صبر از آن بصول می پیوندد و دریا صحرای بکر فاک
 این دریا را بحر میره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر شهرها
 از آن سلامت بیرون می آیند زیرا که اصطراطش از سایر بحار کثرت و در و لایق
 از خویش و طولش چهارصد و شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و شصت فرسنگ بحر
 شمال دریاست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعر معلوم نیست چون کثیر
 در وی غلنگند اصطراط آنرا کنند و سلاطین خود از آن جهت تجار از آن اتفاقاً در زنده
 و مردم آنی در این دریا بسیار است بحر السحاب دریای است در ولایت رنگبار پشته
 دهنانی و بخاری بر آن است آمده است بحر شیر در حد و از آنجا است و از آن جبهه
 اتفاق برزخه بنایت لذیذ میباشد و استخوان ندارد و بحر تبلس در زمین بصورت
 متصل بدیار روم یک شعبه زرد و سفید در این دریا ریزد و در این بحر ماهی است که
 آنموجب یادتی فهم و ادراک است و ماهی سبز است که چون او را بخورد خواب نامی نایل
 بیند و غرق خاک از خواب در آید بحال اتفاقاً در حد و در شام بنایت بعد از غروب

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کند لنگری بطنابی بستند در آب گذاشت چون بجهت
 رسامانی دیگر اضافه کردند و همچنین تا چهار هزار گز رسید پس گمان برود که طناب گران شده بر
 بالای هشت است باشد از کشیده سنگ آسیانی بر طناب بست و خطی تخم مرغ در بر سنگ
 آسیانها تعبیه نموده و طناب فرو گذاشتند و دیگر باه کشیدند چون بیضی است و
 دستند که بعمق بجز بر سیده دست از کار باز داشتند بجز الصخره دریاچه است
 شمال در حوالیش سورتی از سنگ کشیده اند و بنایت عمیق است یک طرف این دریا
 چنان سیاه است که از آب چو آب کجی ظاهر فرق توان کرد چون اینجا که این است
 گل سازند و در فتاب گذارند سنگ گرد و گویند یکی از ملوک خواست که عمق این دریا
 کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجای رسید و آب این بحر چنان روشنست که با
 وجود آینه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کثرت تالاب دل که
 جانبک سدره که بن گویند و آنهم همین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کثرت در ذکر آن
 گذر بجز حرون در حد و مغرب است و بنایت بعید عمق در یکی از کتب بنظر آمده و
 الهده علی الراو که کعبه الجبار از حضرت علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح
 دریافت اکنون بقرآن رسید و الله علم از شخصی که را کب این بحر بود پرسیدند درین
 دنیا امور غیریه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی اعجب ماریت بجزه خلاط از یک
 آن بلده است گویند دو ماه در این دریاچه مایست و دو ماه نباشد سبب آن معلوم نیست
 بلانکه در میان بخار خراب بسیارند بعضی تجرف آسمان و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی
 بخار حسولی چند لظمن دارند بر صورت انسان و در بعضی نشان از چیزی با مشرق و مغرب

و خوش و طپور است و در بعضی جلا و نقره و جواهرهای نازک و نازکی آنها اطلاق
 می‌گردد و دست نداده است چون در بعضی از آنها گذشت قدسی باز از برخی دیگر مذکور
 میشود جزیره واق در بحر محیط است در آنجزیره درختیست که میوه مانند ستر آدمی با
 می‌آید و چون آن نمره بنجته میشود و از واق از و بر می آید جزیره بیلا در اینجزیره از نایب
 قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضا می ایشان
 بغایت دراز شود و آن مردم گوشت آدم بخورند جزیره الهرق درین جزیره سه موضع است
 که تمامی ایالی حصول یغدی یکی برق چند دیگری بلدان باید و دیگری باد و زود سبب
 معلوم نیست جزیره الاشقر ساکنان اینجزیره اشقر اللون اند و روی آنها در سفید آنها
 است و از جیل و عود و شکر و نجاب است جزیره کالوس در اینجا جمعی از هندو
 و اندک گز لباس پوشند مال ایشان آهن و ناز جیل باشد جزیره محرقه از جزایر دریای
 ونگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان اینجزیره را سالی کینوت از کوهی که بیست
 و هشتاد سال ایشان سداقتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت تبویند و اجزا
 اجتماعت پیوسته تر صد و تفریب باشند آنوقت را چون آن زمان سدا از اینجزیره حلت
 کنند هرگاه کوهکب انان محل تجاوز نماید باز بجای خود آیند جزیره النساء از جمله جزیره های
 اینجزیره است و ساکنان آن یک گز قامت دارند یک چشم ایشان کور است و یک چشم بن
 ایشان مفلوج گویند و اینجزیره تسمی است از جاناوران که هر سال بیست اجتماع درین
 جزیره رسیده با اجتماعت بیادرد که در بنقار چشمهای ایشان کور سازند جزیره
 الکینیم در بحر مغرب است و در اینجزیره کوهیست از سنگ تراشیده در برابر آن کوهی

نخلست هر و عایکه در آن مسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر کنیه صورت اعرابی بطلسم ساختن
 که هر کس از زیاران تبصریح و زیارت آن مسجد و کنیه رود و آن صورت که بگیند در آرزو آواز و
 کفیلان مهان آمده است پس فرآن کنیه نشاوه شود و طعامی کافی چندا شخص بیرون
 باز در آن کنیه مسود گردد و پوسته آنحال برین سوال باشد جزیره خالطدر دریای
 است در جزیره نیکو سفند جزیری نباشد و انکو سفندان بغایت بزرگند و ما جزیره
 کشتی در آنجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چند گو سفند خواهند تصرف نمایند جزیره
 خار بند و دریای تا شهرت اقلیم هضم و آن جزیره است بغایت سمور و خلق بسید و
 وطن دارند طول و عرض آن جزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در آن جزیره
 بغایت بزرگ که چون آفتاب در محل آید هر سوال که از آن درخت نمایند مطابق
 جواب شنوند و در غربی آن جزیره چهار جزیره دیگر است هر یک در بنجاه فرسنگ طول
 و همین قدر عرض در دو جزیره از آن چهار مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زمان
 در میان ایشان نمی و پنجاه فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
 و کشتی نشست جزیره زمان روند و چند روز با ایشان صحبتیم بعد از آن که زمان
 است تن شوند باز گردند و چون آن زمان وضع محل نمایند اگر بسیار باشد جزیره مردان
 فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره رهنی در بحر حضرت در آن جزیره
 از درخت بصر است که آن تریاق زهر افمی و سایر سموم بود و در آن جزیره گاو میشی با
 که از او مهربان بود و آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موها
 ایشان سرخ باشد و مجموع برین باشد و نموشان سفید نشود و موسی نشان آنجا

بود و نیز اوقات بر بالای درختان بسوی برز و طایفه از ملاحان نیز در این جزیره آمدند چون در آب
 شناور ساخت میکنند ورق را در این جزیره القارب نام جزیره بجزایر بحر حضرت و در آن
 گزوان باشند صاحب جان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گزوان بر سر چشم سبز بود
 جزیره زنگیل در دریای ننگ است و در آن تگیان سفید پوست باشند که بوی سرو
 برون دریش و فرکان آنها سفید بود و صلا در بدن آنها هال سفید است و این جزیره
 هال در دریای فارس است گاه گاهی که آن بحر کند مای عظیمی خشکی اندازد و آن سال مرد
 آن نوحی بوسعت سعادت اوقات گذارند زیرا که آن ماهی را گرفته بچوشاند و روشن
 آنرا ذخیره سازند گویند آقدر روغن از آن ماهی بجمول پیوند که معارف و اکابر انا
 یکسال همه سوختن و ایحاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن از طرف
 جوی محافظت نمایند و الا در هر طرفی که کنند مشرک گرد و جزیره قوس در دریای انقیص
 است و در آن یکصد و شتادونده گروه است و در اینجا جوایش که اعضای او شایسته
 آدم است گرس و گوش وی ذکر بعضی از جبال غریب است حوال آنکه در آفریدن جبال از
 سوال حکمت است از آنکه طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها کون باید بود
 وجود معاون آنکه چون آب و باران در مسامت جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آنها
 در میان مغارات سخیل بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید چون او بیرون شدن
 نباید بخاری آن سبب کسافت پیدا کند و اما قی در این بر آن حال بماند و صفاء غلط است
 همان راه شود و از آن سبب است که در و سبب آیش با اجزای ارضی متعلقه و متوجه
 بود طبع و نفع هوای آن اجناس جوهر مختلف الطباع و الالوان بوجود آید و آنرا

معدنی گویند و شرح کیفیت تکران آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است در نیمه نخست کتاب
 از جواهر مشهوره و چهار معروفه گوش و گردن شاید عبارت موشح ساخته بعد از آن بند که
 چند چبال معدوده که در اوراق سابقه بجزیر رسیده اند الفاظ را سنگینی داده آید اما
 که در هندی آن مایل گویند و قدیم از دو جا استخراج میشده اول را کان قدیم میگفته اند
 و غیر نطلبات که اسکندریه و القیرین است تمام از کوهی که در آنحوالی بود و بغیر از طیورسی با
 آنکه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورد و مشهور است که اکنون الماس
 که در میان مردم منتشر است از زمان ذوالقیرین است بعد از ویران شدن معدن کسی در
 بنوده و نزدیک اینقصه عارف گنج رحمت الله در سنک زمانه بیان کرده و پیش جوهر
 هند الماس قدیم را بسید قیمت و میگویند بهترین جواهر است که سبزه اش سودا
 و بمرور زمان رنگ آن نایل نگردد و این در الماس قدیم است که از اش سالم بر می آید
 و در جدید الماس قدیم و منافع و خواص همه متیاز ندارد و شش بهلواست بهر طرف
 که غلطانه مثلث نماید و مجموع سیرت و حک گردن مقدور نیست بخلاف الماس
 جدید که مردم رنگ در فن حکاکی آن ماهرند و جوهر بران برانند که هیچکس قطعه الماس قدیم
 از یاقه قیلط ندیده و الماس جدید قطعه سی قیلط در خزانه پادشاهان گویا بسیار بوده و
 هست و معدن الماس جدید و قصاصی مین و کهن که کلبه نیز گویند موجود است و آن
 موضع را مانند چاه میکنند و رنگ رشته الماس پاره نامی مایند و بلون نباتی و بلور
 فستقی زرد سرخ نما و مایل بسیاهی نیز می باشد و بهترین الماس جدید پیش جوهر
 هند و فنک نباتی و بلور است بعد از آن فستقی و زیتی و باقی الوان چندان قیمت ندارند

اگر قطعه و قراط باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ در او نباشد
 گلبگو بدست آید قراطی در شام لسی شرفی هم فروخته میشود و اگر قطعه بیست قراط باشد
 تعلق بمبالغه بیع و رغبت مشتری دارد و به ترشیدن لباس و در بیع مسکن غیر مرد
 قزنگ کسی اوقوف نیست و حکاکان آنجا لباس بی جلای کم رنگ ابا و ویدای سلب
 کوفته و پخته صخر می دهند و نهایت لایق و شین می سازند و لباس صلبه این اجناس
 بوجع سنگها با وسوسه رخ توان کرد و آتش او را متغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است
 بدینچه چلدم و در شستن آن باخود و دفع سنگ شانه است و موجب غراز و اگر ام در نزد
 سلاطین و حکام قبول سخن او پیش بامردم و عدم خوف و هراس و شفا از اعراض
 مضمحل برص و جلد و صلح و مالینج و لیا و ظفر و دشمن و اس از چشم زخم و صدقه
 و صاعقه و خواص دیگر یا قوت بدانکه اصل یا قوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد
 سفید و یا قوت سرخ بچند لونست مدانی و ارغوانی و زرد و خمری و خلی و لخمی و یا قوت
 کبود نیز انواع است مثل طلاوسی و پیل و کحلی و سبز فام و یا قوت زرد و هم شمعی و زنجری
 و کاهی است و یا قوت سفید بلبوست اگر چه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت ندارد و یا
 تمام عیار در دیار عرب روم و خراسان و هند جزیره سیلان است یا قوت کبود و ملک
 شروان به بهای شروان به بهای تمام نجر یا قوت زرد و او واقع اعوان خواص عجیب است تا
 شناختن آن شکل است که حکاکان قزنگ بلور صلابه کرده مثل آبگینه آتش می دهند
 رنگ یا قوت سفید و زرد و او در مربع مسوخ شیر شکر یا قوت فرق نتوان کرد
 اگر کسی که مهارت کلی داشته باشد تا عین لهره و مری ز جواهر سعدن یا قوت سرخ